

امام حسن عسکری (علیه السلام) و منحرفان فکری

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

یکی از اهداف و برنامه های کلی پیامبر و معصومان علیهمالسلام حراست و مرزبانی از اندیشه های اسلامی بود که با آغاز بعثت و دعوت پیامبر شروع شده و هر یک از امامان بزرگوار به تناسب شرایط زمانی خود به این وظیفه مهم و خطیر پرداخته‌اند. چنان که ملاحظه می‌کنیم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با بسیاری از گروه‌ها همانند: دهردها، زناده، براهمه و غیر آنان و همچنین امامان علیهمالسلام با افراد و گروه‌های بسیاری که به ظاهر مسلمان بوده، اما افکار خارج از اندیشه‌های دینی و اسلامی داشتند، به بحث و گفت و گو و مقابله جدی می‌پرداختند.

بدین شکل که اگر فرد یا افرادی دچار اشتباهات یا تناقضاتی می‌شدند، نخست به هدایت و روشنگری و به دور از هر گونه موضع‌گیری کار خود را آغاز می‌کردند؛ اما همین که احساس می‌شد، این فکر انحرافی به دنبال جریانی پنهان یا آشکار، خود را نشان داده است فوراً دست به افشاگری علیه آنان می‌زدند. و گاهی نیز همین اندیشه ها که هر روز در لباس نویی خود را در جامعه اسلامی آشکار می‌کرد، خلفای بنی عباس را هم به دام انداخته و گاه می‌شد همان افکار غلط، سیاست نظام را ترسیم می‌نمود. مثلاً در زمان امام هادی علیه‌السلام مسأله «خلق قرآن» در جامعه اسلامی بالا گرفته و طرفداران زیادی پیدا کرده بود و چند خلیفه عباسی به تبعیت از يك دسته، گروه مخالف را در زیر بدترین فشارها و شکنجه ها وادار به پیروی از عقیده خود می‌کردند. از جمله کسانی که در سال 220 ق. بر سر همین عقیده، شلاق زیادی خورده و شکنجه فراوانی دید و مدتی در زندان به سر برد، احمد بن حنبل (1) بود که از او می‌خواستند تا دست از عقیده خود برداشته و با خلیفه عباسی هم نظر شود.

بی شك یکی از علل و انگیزه‌های جدا ساختن امامان علیهمالسلام از امت اسلامی، همین جهت بود که عده‌ای از خدا بی‌خبر می‌خواستند با استفاده از قدرت خلافت اسلامی، جامعه را به سمت و سویی که خود می‌خواهند، بکشانند و جوانان را نسبت به باورهای دینی سست کنند و آنها را در دامان همان اندیشه های باطلی که از پیش

طراحی کرده و رواج داده بودند، بیندازند تا کسی نتواند آزادانه در برابر این تهاجم ایستادگی نماید. این نوشتار، به بخش بسیار کوچکی از این تلاش‌های جدی پرداخته است.

امام و نگهبانی از اندیشه اسلامی

دوران امام یازدهم، یکی از دوران‌های سخت و دشواری بود که افکار گوناگون از هر سو «جامعه اسلامی» را تهدید می‌کرد. و با این که امام در نهایت فشار به سر می‌برد، اما وی همانند پدران خود، لحظه‌ای از این مسأله غفلت نورزیده و در برابر گروه‌ها و مکتب‌های التقاطی و اندیشه‌های وارداتی و ضد اسلامی از جمله: صوفیان، غلات، مَفَوَّضه، واقفیه، دوگانه پرستان و سایر دگراندیشان، سخت موضع گرفته و با شیوه‌های خاص خود، کارهای آنها را خنثی نموده و نقش بر آب می‌کرد.

آگاه ساختن فیلسوف عراق

مورخان نوشته‌اند: در زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام فیلسوفی در عراق می‌زیست به نام «اسحاق کندی». وی به خیال این که در قرآن تناقض وجود دارد، در خانه نشست و مشغول تدوین و تألیف کتابی در تناقض قرآن شد. ابن شهرآشوب می‌نویسد:

روزی یکی از شاگردان اسحاق کندی به محضر امام حسن عسکری علیه‌السلام وارد شد. امام به وی فرمود: آیا در بین شما فرد توانایی پیدا نمی‌شود که استادان کندی را در آنچه که آغاز کرده، رد کند و او را از این کار باز دارد؟! او گفت: ما همه از شاگردان او هستیم و چگونه می‌توانیم در این خصوص یا در دیگر مسائل بر استاد خود اعتراض کنیم؟!

حضرت فرمود: آیا آنچه را که به تو بیاموزم، به او می‌رسانی؟
عرض کرد: آری.

امام فرمود: به نزد او برو و نخست با وی معاشرت نیکی داشته باش و به هر چه نیاز دارد، کمکش کن. هنگامی که با او انس گرفتی، به او بگو: سؤالی به ذهنم رسیده است که دوست دارم آن را از تو بپرسم. او خواهد گفت: سؤال کن. پس به او بگو: اگر گوینده (آورنده) این قرآن نزد تو بیاید و از تو بپرسد: آیا احتمال وجود دارد که مقصود خداوند از این گفتار، غیر از آن باشد که شما پنداشته‌ای و در پی آن هستی؟ او به تو خواهد گفت: آری، این احتمال وجود دارد. زیرا انسان هنگام شنیدن، بهتر متوجه معانی می‌شود و آنها را درک می‌کند. چون چنین گفت، به او بگو: شما چه می‌دانی شاید منظور گوینده کلمات قرآن غیر از چیزی باشد که شما تصور کرده‌ای و او الفاظ قرآن را در غیر معانی خود استعمال کرده باشد.

آن مرد از حضور امام حسن عسکری علیه‌السلام مرخص شده و به سوی استاد خود، فیلسوف عراقی، رهسپار

گردید و مدتی به دستور آن حضرت با او به نیکی رفتار کرد و سرانجام در فرصت مناسب، سؤال پیشنهادی امام را از او پرسید.

کندی گفت: يك مرتبه ديگر اين سخن را برايم بيان كن.

وی بار دیگر سخن امام را بیان نمود. کندی درنگی کرده و مقداری فکر کرد و دریافت که هم از نظر لغت و هم از نظر علمی این امر کاملاً محتمل است و در نظرش این سخن کاملاً صحیح آمد. از این روی به شاگردش گفت: تو را سوگند می‌دهم که بگویی این سخن را از کجا آموختی و چه کسی آن را به تو گفته است؟

راوی می‌گوید: گفتم: این، چیزی بود که بر قلمم گذشت؛ لذا از شما پرسیدم.

گفت: هرگز! فردی همانند تو محال است بر چنین چیزی دست پیدا کند و به این مرتبه از این سخن برسد! حال به من بگو که این سخن را از کجا آوردی؟

گفتم: این، دستوری بود که ابومحمد - عسکری علیه‌السلام - به من یاد داده است.

گفت: درست گفتی، چرا که چنین سخنانی تنها از همان خاندان صادر می‌شود.

سپس آتشی درخواست کرده و هر آنچه را که نوشته بود، در آتش سوزاند. (2)

برخورد با غلات و مَفْوضه

از دیگر برخوردهایی که امام حسن عسکری علیه‌السلام با منحرفان فکری داشت، همانا موضع‌گیری در برابر غلات و مَفْوضه بود؛ یعنی همان‌هایی که عقیده داشتند: خداوند در ابتدای آفرینش با خلقت کردن پیامبر، همه چیز را به او واگذار کرده، سپس این پیامبر است که دنیا و هر آنچه که در او هست را آفریده است. و برخی گفته‌اند: خداوند این اختیار را به علی بن ابیطالب علیه‌السلام داده است. (3)

و چون این اندیشه انحرافی لطمه شدیدی بر عقاید مسلمانان می‌زد، و پیامدهای ناگواری در پی داشت، بدین جهت از آغاز پیدایش این تفکر غلط، مورد نکوهش معصومان علیهم‌السلام قرار گرفت و این طایفه را بدتر از یهود و کفار قلمداد کردند. زیرا چیزی مدعی شده بودند که حتی یهود و نصارا هم نگفته بودند. چرا که یکی از آثار این تفکر غلط، غُلُو درباره پیامبر و معصومان علیهم‌السلام بود. از این رو، امام عسکری علیه‌السلام مسلمانان را از پیروی چنین افرادی با چنین افکاری بر حذر می‌داشت و گاهی با برخی از ساده‌اندیشان و فریب خوردگان بسیار بزرگوارانه برخورد می‌کرد، به امید آن که از باور خود دست بردارند.

امام عسکری علیه‌السلام و ادريس بن زياد

علامه مجلسی از «ادريس بن زياد گَفَر توثايي» نقل کرده که وی می‌گفت: من از جمله افرادی بودم که درباره آنها غُلُو می‌کردم. روزی برای دیدار با ابومحمد عسکری علیه‌السلام روانه سامرا شدم؛ وقتی که وارد شهر شدم، از فرط

خستگی خود را بر پلکان حمامی انداخته و کمی به استراحت پرداختم. در این بین خواب چشمان مرا ربود؛ پس بیدار نشدم مگر با صدای کوبیدن آرامی که به وسیله چوب‌دستی که در دست امام عسکری علیه‌السلام بود. پس با همان اشاره از خواب بیدار شده و او را شناختم. فوراً از جای برخاسته و در حالی که آن حضرت سوار بر اسب بودند، پا و زانوی مبارکش را بوسه زدم، اولین سخنی که امام در این ملاقات کوتاه به من فرمود، این بود: «یا ادریس! بل عباد مکرمون، لایسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون»؛ (4) «ای ادریس! بلکه آنان بندگان مقرب خدایند و در گفتار بر او سبقت نمی‌گیرند و به فرمان وی عمل می‌کنند.»

در این جا حضرت با عنوان کردن این آیه خواستند به او بفهمانند که اندیشه غلو درباره ما باطل است و ما از خود هیچ اختیاری جز آن که خداوند اراده کند، نداریم؛ چرا که ما به دنبال امر و اراده خدا بوده و فرمان او را انجام می‌دهیم.

ادریس که از جواب کوتاه امام عسکری علیه‌السلام کاملاً آگاه شده بود، در پاسخ امام گفت: ای مولای من! مرا همین کلام بس است؛ زیرا آمده بودم تا این مسأله را از شما بپرسم. (5)

امام عسکری علیه‌السلام و کامل بن ابراهیم در ملاقاتی که «کامل بن ابراهیم» به نمایندگی گروهی از مَفَوَّضه با امام داشت، وی پاسخ سؤالات خود را از امام عصر علیه‌السلام چنین دریافت کرد:

مَفَوَّضه دروغ گفته‌اند، بلکه دل‌های ما ظرف‌های مشیت الهی است. پس اگر او بخواهد، ما می‌خواهیم. امام عسکری علیه‌السلام در جهت تأیید گفتار فرزندش امام عصر علیه‌السلام و ردّ گفته مَفَوَّضه، به کامل بن ابراهیم فرمود:

«پاسخ خود را دریافت کردی، دیگر برای چه اینجا نشسته‌ای، از جای برخیز...» (6)

موضع‌گیری در برابر واقفیه

یکی دیگر از گروه‌های انحرافی که پس از شهادت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام پدید آمد، آنهایی بودند که ادعا داشتند: موسی بن جعفر علیه‌السلام هنوز از دنیا نرفته است.

بنیانگذاران این طایفه، زیاد بن مروان قندی، علی بن ابی‌حمزه و عثمان بن عیسی می‌باشند و علت انکار آنان در آغاز کار، این بود که نزد این سه نفر، اموالی از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام وجود داشت، چون نمی‌خواستند اموال امام کاظم علیه‌السلام را به فرزندش امام رضا علیه‌السلام تحویل دهند، شهادت امام کاظم علیه‌السلام را منکر شدند.

در پاسخ نامه امام رضا علیه‌السلام - که به آنها نوشته بود تا اموال را بازگردانند، زیرا او قائم مقام پدرش موسی بن جعفر علیه‌السلام است - زیاد قندی و ابن ابی‌حمزه، منکر چنین پولی در نزد خود شدند و اما عثمان بن عیسی به حضرت نوشت: پدرت هنوز زنده است و هر که چنین ادعایی کند، سخن باطلی گفته و تو هم اینک به گونه‌ای عمل کن که خود می‌گویی از دنیا رفته است. ولی او به من دستور نداده چیزی به تو بدهم... (7)

آری، این گروه با توقف در امامت موسی بن جعفر علیه‌السلام از همان ابتدا مورد لعن، نفرین و برائت امامان

عليهم السلام بوده و به گروه «مَمْطوره» نیز اشتها يافتند. (8)

علامه مجلسی از «احمد بن مطهر» روايت کرده: برخی از ياران ما به امام حسن عسکری عليه السلام نامه نوشته و از وی درباره کسی که بر حضرت موسی بن جعفر عليه السلام توقف کرده - و فرائر نرفته است - سؤال کرده بود که: آیا آنها را دوست داشته باشم يا از آنان بيزاری جويم؟

حضرت در پاسخ فرمود:

«آيا برای عموميت آمرزش می خواهی؟ خداوند عموميت را نيامرزد، از او بيزاری بجوی و من در پيشگاه خداوند از آنها بيزاری می جويم. پس با آنان دوستي نداشته باش، از بيماران شان عيادت مکن و در تشييع جنازه مردگان شان حاضر مشو و بر امواتشان نماز نخوان، خواه امامی را از سوی پروردگار منکر شوند، و يا امامی را که از سوی خداوند نمی باشد، بر آنها اضافه کند و يا قائل به تثليث باشند.

بدان، کسی که تعداد ما را اضافه بداند، مانند کسی است که از تعدادمان کاسته باشد و امامت ما را انکار کند.»

تا قبل از اين مکاتبه و جريان، شخص سؤال کننده نمی دانست که عمويش هم در ردیف «واقفيان» است و حضرت او را از اين موضوع آگاه ساخت. (9)

پي نوشت :

1. تاريخ يعقوبی، ج 2، ص 472/ تاريخ طبری، ج 7، ص 195/ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج 4، ص 456.
2. مناقب آل ابی طالب عليه السلام، ج 4، ص 424/ با خورشيد سامرا، ص 267.
3. شرح باب حادی عشر، ص 99.
4. انبياء / 26 و 27.
5. بحارالانوار، ج 50، ص 283.
6. الغيبة، شيخ طوسي، ص 148.
7. همان، ص 43.
8. بحارالانوار، ج 5، ص 267.
9. كشف الغمّه، ج 3، ص 219.

منبع: مجله کوثر، شماره 60